

کاربست نظریه معنایی انگاره - بنیاد در طنزهای اقلیمی

رساله دلگشا

ابوالفضل حُرّی*

استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه اراک، اراک، ایران

چکیده

این جستار، منتخبی از حکایات رساله دلگشا اثر عبید زاکانی را از منظر نظریه معنایی انگاره-بنیاد پیشنهادی راسکین (۱۹۸۵) تحلیل و بررسی می‌کند. راسکین تلاش می‌کند ساز و کارهای حاکم بر تولید و درک متون طنزآمیز کوتاه به ویژه جوک‌های تک‌خطی و ساده را توصیف و تبیین کند. بر اساس این نظریه، هر متن مطابیه‌آمیز، (۱) دو انگاره دارد؛ (۲) متن با هر دو انگاره، همپوشانی دارد، و (۳) دو انگاره همپوشان، متضاد یکدیگرند. راسکین، متن واجد این شروط را طنزآمیز و فاقد آن را غیرطنزآمیز معرفی می‌کند. پس از تبیین نظریه معنایی، از مجموع ۲۵۴ حکایت رساله دلگشا به تصحیح محجوب (۱۹۹۹)، ۱۶ حکایت به مثابه طنز اقلیمی و به طریق اولی، طنز قزوینی در مقام پیکره دادگانی انتخاب شد. سپس، پنج نمونه از این حکایات از منظر نظریه معنایی به تفصیل تبیین شد و باقی حکایات نیز به طور کلی بررسی شدند. آنگاه، به تبعیت از دستوریان روایت به ویژه پراپ (۱۹۲۸) و برمون (۱۹۷۳)، طرز رفتار قزوینیان در این حکایات، در سه کارکرد اصلی قرار گرفت و این الگوی کلی حاصل آمد که نقش قزوینی می‌تواند معرف کنش‌های سفاهت و بلاهت، و کنش‌های سفاهت و بلاهت می‌تواند معرف نقش ابلهانه باشد. برخی یافته‌ها نشان می‌دهند که طنزهای اقلیمی در حکایات بسامد بالا دارند. این طنزها خویشکاری قزوینیان را نشان می‌دهند. در مجموع، کاربرد این نظریه در طنزهای اقلیمی رساله دلگشا نشان می‌دهد که همه طنزها به تمامی از شروط نظریه معنایی تبعیت می‌کنند، و با آن سازگاری دارند.

واژگان کلیدی: طنز کلامی، نظریه معنایی، تضاد، همپوشانی، محرک تغییر انگاره

۱. مقدمه و بیان مسأله

واقع این است که که طنز و شوخ‌طبعی از دیدگاه نظریه‌ها و الگوهای مختلف بررسی‌پذیر است و هریک از این نظریه‌ها و الگوهای می‌توانند وجوهی از مسایل مرتبط با طنز و شوخ‌طبعی را نشان بدهند. در این میان، سه نظریه مرتبط با شوخ‌طبعی اقبال عام‌تر یافته است: برتری‌جویی، رهاسازی و ناهمگونی/عدم‌تجانس (بنگرید به . برتری‌جویی و رهاسازی عمدتاً با وجوه روان‌شناختی و عاطفی شوخ‌طبعی سر و کار دارند و همه نوع شوخ‌طبعی از جمله کلامی و غیرکلامی و/یا اجرایی و نمایشی را شامل می‌شوند. از این میان، نظریه عدم‌تجانس به طرز متمایزتری بر رویکردهای زبان‌شناختی بوده به گونه‌ای که گاه، آن را عدم‌تجانس زبانی می‌نامند و عمدتاً طنزهای کلامی را شامل می‌شود تا غیرکلامی و نمایشی را. بر این اساس، نظریه عدم‌تجانس زبانی به این مساله می‌پردازد که چگونه می‌توان خنده، سرگرمی، و خلق متون مطایبه‌آمیز را از رهگذر ساز و کارهای سطوح ساختاری (آوایی، واژگانی و نحوی) و کارکردی زبان (معنایی، کاربردشناختی و گفتمانی) تبیین و توصیف کرد. از این نظر، عدم‌تجانس زبانی علاوه بر سطوح ساختاری که به بازی‌های کلامی، تجنیس، جز اینها ختم می‌شود، در سطوح کارکردی و به ویژه معنایی و کاربردشناختی هم تبیین‌پذیر است. آتاردو (۱۹۹۴) نظریه‌های گوناگون زبان‌شناختی محور طنز/ شوخ‌طبعی/ لطفیه را در چهار مقوله جای می‌دهد: نظریه‌های ساختارگرایانه، نشانه‌شناختی، جامعه- زبان‌شناختی و انگاره- بنیاد. از این میان، از جمله نظریه‌های معنایی تبیین شوخ‌طبعی، یکی، نظریه انگاره معنایی است که اول بار راسکین (۱۹۸۵) آن را در کتاب *ساز و کارهای معناشناختی طنز* در پاسخ به این پرسش کلی صورت‌بندی می‌کند که کدام ویژگی‌ها دارند که متون را خنده‌دار می‌کنند (Raskin 1985:81) و ساز و کارهای زبانی حاکم بر این متون کدامند؟ راسکین برای تبیین این مسأله، از مفهوم انگاره‌ها کمک می‌گیرد و تلاش می‌کند به تبعیت از دستور زایشی- گشتاری چامسکی، نظریه‌ای نظام‌مند برای متون شوخ‌طبعی کلامی صورت‌بندی کند که نظریه انگاره معنایی شوخ‌طبعی نام می‌گیرد. اهمیت پژوهش راسکین در این است که شوخی کلامی^۱ را در حیطه مجموعه پارامترهایی بررسی می‌کند که تعیین می‌کنند چرا برخی متون خنده‌آورند و برخی دیگر نه (Simpson, 2003:30).

از دیگر سو، اهمیت انتخاب حکایات رساله دلگشا در مقام پیکره دادگانی این جستار است. عبید زاکانی از جمله شاعران و طنزپردازان سده هشتم و همعصر حافظ محسوب می‌شود و در باب اهیت آثار او بحث و نظر فراوان است از جمله اینکه برای نمونه، وامقی (۱۳۷۵: ۲۴۳) عبید را «لطیفه‌سرای قرن سکوت» می‌نامد (همچنین بنگرید به اتابکی (اتابکی، ۱۳۷۵) اقبال آشتیانی (۱۳۷۵)، براون (۱۳۷۵)، پورجوادی (۱۳۷۵)، ناتل خانلری (۱۳۷۵)، منگینی (۲۰۰۸)، و براکشاو (۲۰۱۲) از میان برخی پژوهشگران که درباره عبید و آثار او بحث کرده‌اند. براکشاو (۲۰۱۲) می‌نویسد: «اصلاً این مجموعه حکایت، بحث و جدلی سرخوشانه است که ضمن آن، عبید، از رهگذر رسانه‌ای شادمایشی^۲، هنجارهای پابرجای استعمار و اضمحلال اخلاقی را به چالش می‌کشد... و با اشاره به انگاره‌های شادمایشی دیرآشنا برای مخاطب، لبان آنها را به خنده باز می‌کند». در مجموع، براکشاو (Broockshaw, 2012: 49-50) برخی اهداف کلی در تیررس حکایات رساله را در چند دسته جای می‌دهد: «۱) مسایل قومی و نژادی (به ویژه، ترکان، عربان، لرها، ترکمن‌ها و لولیان و کولیان)، ۲) اقلیت‌های مذهبی، ۳) صوفیان و درویش، ۴) واعظان، خطیبان، و مودنان، ۵) زنان (نوعروسان محبوب، عجوژان پرهوس، زنان بی‌وفا و زنان نجیب، ۶) مخنثان و مأیونان، و ۷) غلام‌بارگان خوش‌نیت». از همه مهم‌تر اینکه، به نظر می‌آید انگاره بنیادین و «شادمایشی» رساله، انگاره جد/هزل باشد که عبید خود در مقدمه بدان اشاره کرده است: «فضیلت نطق که شرف انسان بدو منوط است بر دو وجه است: یکی جد، و دیگری، هزل. و رجحان جد بر هزل مستغنی است و چنانکه جد دایم موجب ملال می‌باشد، هزل دایم نیز باعث استخفاف و کسر عرض می‌شود...» (زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۵۷). به تعبیری، انگاره جد به متون جدی/غیرطنز، و هزل، به متون طنزآمیز اشاره می‌کند. این انگاره بنیادین که از نوع حقیقی و/یا جدی در برابر غیرحقیقی و/یا هزل است، خود را در سرتاسر حکایات در قالب سه انگاره پیشنهادی آتاردو یعنی واقعی/غیرواقعی، متعارف/غیرمتعارف، و محتمل/غیرمحتمل و مصادیق آنها یعنی خیر/شر، نیکی/بدی، ثروت/فقر، عدالت/ظلم، اخلاق/نا-اخلاق، فساد/پاکی، و جز اینها نشان می‌دهد. همچنین، به نظر می‌آید که بتوان نشان تضادهای بنیادین بشر یعنی جنسیت‌محور، سیاست‌محور و قوم‌محور و به ویژه مذهب‌محور را از این حکایات سراغ گرفت. از این رو، بحث اصلی این جستار این است که تا چه اندازه نظریه انگاره معنایی با مجموعه حکایات فارسی کتاب رساله دلگشا اثر عبید زاکانی همخوانی دارد یا ندارد؟ و آیا لازم است در

پرتو این حکایات، این نظریه را تعدیل و دستکاری کرد و مولفه‌هایی را بدان افزود یا از آن حذف کرد؟ فرضیه اصلی نیز این است که نظریه انگاره معنایی در حکایات رساله دلگشا کاربست دارد.

۲. پیشینه پژوهش

از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م. پژوهش‌های طنز محور در دل حوزه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و به ویژه، زبان‌شناسی، جا پیدا کرده و همکاری فکاهه و زبان‌شناسی به واسطه انتشار مجله *Humor* آشکارتر شده است. لیکن پژوهش جامع‌تر درباره فکاهه را ویکتور راسکین با انتشار کتاب اندیشه آفرین ساز و کارهای معناشناختی طنز^۳ (۱۹۸۵) و نش با کتاب زبان طنز^۴ (۱۹۸۵) ادامه می‌دهند. پرداختن به این نظریه‌ها در غرب دامنه‌ای گسترده دارد (بنگرید به آتاردو ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، از میان سایرین)، اما در ایران با اینکه درباره وجوه مختلف طنز مقاله‌ها و کتاب کم‌شمار نیست (برای نمونه، بنگرید به اخوت ۱۳۷۱، اصلانی، ۱۳۸۵، حلبی ۱۳۶۴، و جوادی ۱۳۸۴)، لیکن دو مقاله سراسرتر به رویکردهای زبان‌شناختی به طنز و شوخ‌طبعی پرداخته‌اند. شریفی و کرامتی (۱۳۸۹) انگاره معنایی راسکین را در نمونه‌های فارسی تحلیل کرده و به این نتیجه نایل آمده که این نظریه به سبب «پیچیدگی‌های وقت‌گیر، با واقعیت‌های پردازشی زبان همخوانی ندارد و قابل اعمال بر لطیفه‌های زبان فارسی نمی‌باشد» (همان: ۸۹). نویسنده البته چندان به دلایل عدم کاربست این نظریه در داده‌های زبان فارسی نمی‌پردازد. حری (۱۳۹۰) نیز عدم‌تجانس زبانی را از رهگذر ابهام و ابهام در برخی حکایات رساله دلگشا بررسی کرده و بیشتر به ناهمگونی زبانی حاصل از بازی‌های کلامی در طنز آفرینی پرداخته. این جستار، ادامه این دو مقاله و به ویژه حری (۱۳۹۰) است که فراتر از همگونی صرف، انگاره معنایی را بررسی می‌کند.

۳. چارچوب نظری

۳.۱. نظریه معنایی انگاره بنیاد شوخ‌طبعی

نظریه معنایی انگاره-بنیاد^۵ به متون خنده‌دار کوتاه به ویژه در قالب جوک/لطیفه‌های تک‌خطی و

ساده^۶ یا در کل، شوخ‌طبعی^۷ را اول بار راسکین (۱۹۸۵) به تبعیت از نظریه زایشی-گشتاری^۸ چامسکی و برای ارائه نظریه‌ای جامع و نظام‌مند در توصیف و تبیین متون طنزآمیز کلامی^۹ مطرح و صورت‌بندی می‌کند. راسکین ابتدا در فصل دوم، طنز کلامی را از غیرکلامی^{۱۰} باز می‌شناسد: هر متنی که از رهگذر سطوح زبانی، تأثیر کمیک و طنزآمیز تولید کند، کلامی و هر موقعیت طنزآمیز که نه از رهگذر زبان بلکه ابزارهای غیرزبانی مثل اجرا و نمایش حاصل شود، غیرکلامی خواهد بود (Raskin, 1985: 46). به زبانی ساده، «پدیده‌های غیرزبانی را نمی‌توان با نظریه زبانی شوخ‌طبعی، تبیین کرد» (*ibid.*). از این نظر، به باور راسکین، نظریه زبانی شوخ‌طبعی نشان می‌دهد که چرا برخی متون مطایبه‌آمیزند و برخی دیگر نیستند، و متون مطایبه‌آمیز چه ویژگی‌های زبانی دارند: «این نظریه، شرایط زبانی لازم و کافی را برای خلق متون مطایبه‌آمیز تعیین و صورت‌بندی می‌کند» (*ibid.*: 47). راسکین برای تعیین میزان طنزآمیزی متون از توانش زبانی^{۱۱} پیشنهادی چامسکی کمک می‌گیرد: «توانمندی گویشور بومی یک زبان برای قضاوت درباره میزان طنزآمیزی و مطایبت متون، بخشی از توانش زبانی آن گویشور است و از رهگذر نظریه زبانی صوری^{۱۲}، تبیین‌شدنی خواهد بود» (*ibid.*: 51) در واقع، همان‌گونه که یک گویشور می‌تواند جملات دستوری را از نا-دستوری تشخیص بدهد، می‌تواند جملات و متون خنده‌دار و طنزآمیز را از جملات غیرطنز بازشناسد، لیکن، به نظر می‌آید که این توانش می‌باید متعلق به گویشور/شنونده آرمانی باشد که از هرگونه تعصب نژادی، قومی، مذهبی و جز اینها به دور باشد که به گفته آتاردو (Attardo, 1994:197) در عمل یافتن این گویشور/مخاطب سخت ممکن و دیریاب است، به ویژه شنونده/خواننده‌ای که مسایل و مشکلات خاص خود را دارد و از همه مهم‌تر هرگز تاکنون آن لطیفه/طنز را نشنیده است (*ibid.*). به هر حال، راسکین برای تبیین این نظریه، از نظریه معنایی انگاره-بنیاد کمک می‌گیرد که از معناشناسی^{۱۳} به حوزه طنز کلامی راه باز کرده است (*ibid.*). در نهایت، هدف راسکین این است که از رهگذر این نظریه «مجموعه شرایط لازم و کافی را برای طنزآمیزی متون صورت‌بندی کند» (*ibid.*:57). در عین حال، این نظریه دست‌کم دو هدف را دنبال می‌کند: «الگوسازی توانش معنایی گویشور بومی» (*ibid.*:59) در تمایز متون طنزآمیز از غیرطنزآمیز، و «تبیین معنای هر جمله در هر بافت» (*ibid.*:67) در راستای تولید متون طنزآمیز (همچنین بنگرید به Attardo, 1994:98). همچنین، این نظریه برای نیل به این اهداف، دو مولفه را بررسی می‌کند: واژگان^{۱۴}

مشمول بر اطلاعات واژگانی که با دانش گوینده درباره معنای واژگان مشابهت دارد، و قواعد ترکیبی^{۱۵} که معنای واژگان را در قالب تفسیر معنایی کل جمله مرتبط با آن واژگان، ارائه می‌کند (Raskin, 1985:76). از این رو، راسکین برای تبیین نظریه معنایی متون شوخ‌طبعی این دو مولفه را با جزئیات تمام ریخت‌شناسی و توصیف می‌کند. سپس، راسکین، نظریه معنایی شوخ‌طبعی را توصیف و تبیین می‌کند. ابتدا راسکین، سخن غیرجدی/ مطایبه‌آمیز^{۱۶} را از سخن متعارف/ غیرجدی^{۱۷} باز می‌شناسد. در سخن متعارف، هدف انتقال اطلاعات و تبادل خبر معنادار است؛ حال آنکه سخن غیرجدی/ مطایبه‌آمیز چندان با تبادل اطلاعات صرف کلامی سر و کار ندارد، بلکه با انتقال اطلاعاتی سر و کار دارد که به شوخ طبعی و خنده منجر می‌شود. در واقع، شوخ طبعی - همانگونه که خواهیم دید- از ناهمگونی اطلاعات مبادله شده حاصل می‌آید و شنونده تلاش می‌کند این ناهمگونی را برطرف کند. اگر شنونده فقط به جنبه صرف انتقال اطلاعات توجه کند، کلام مطایبه‌آمیز را درک نخواهد و کرد و بالطبع، نخواهد خندید اما اگر به ناهمگونی پی ببرد، خواهد خندید.

ساختار نظریه معنایی انگاره بنیاد

راسکین ساختار نظریه خود را بر پایه این پیش‌فرض عمده صورت‌بندی می‌کند که یک‌متن به شرطی طنزآمیز خواهد بود که دو شرط را رعایت کند:
الف) متن جزئاً یا کلاً با دو انگاره^{۱۸} مختلف همخوانی نشان بدهد.
ب) دو انگاره که با متن همخوانی دارند، از یک وجه خاص متضاد و متقابل^{۱۹} باشند (*ibid.*: 99).

به تعبیر دیگر، نظریه شوخ‌طبعی راسکین دو ویژگی دارد: اینکه کل یا بخشی از متن لطیفه با دو انگاره متمایز همپوشانی دارد؛ اینکه این دو انگاره، از یک وجه یا جوهری، با یکدیگر تضاد دارند. در واقع، متن لطیفه‌ای دو انگاره متقابل و متضاد دارد که به نوعی عدم‌تجانس/ ناهمگونی دامن می‌زند.

در مجموع، نظریه معنایی شوخ‌طبعی شامل مجموعه‌ای از انگاره‌های در دسترس گوینده و حلقه‌های ارتباطی آنها است که از رهگذر قواعد ترکیبی مختلف سامان یافته است. بر این اساس، سخن مطایبه‌آمیز سه مرحله اصلی دارد: همپوشانی^{۲۰} انگاره‌ها، ضدیت^{۲۱} انگاره‌ها و محرک تغییر انگاره^{۲۲}. در اینجا، سه واژه انگاره، تقابل و تضاد، در خنده‌دار کردن/ نکردن لطیفه،

نقش تعیین‌کننده دارند و ساز و کار نظری راسکین در پرداختن به این ناهمگونی، توسل جستن به مفهوم انگاره است.

۳.۲. انگاره‌ها

واژه کلیدی در این نظریه، مفهوم انگاره است. در پژوهش راسکین، مفهوم انگاره یا مرادف‌هایی چون «چارچوب»^{۲۳}، «سناریو»^{۲۴} و «طرح کلی»^{۲۵}، در اصل از روانشناسی‌شناختی^{۲۶} و هوش مصنوعی^{۲۷} می‌آید (Simpson, 2003: 30; Attardo 1994). راسکین می‌نویسد: «انگاره، ساختاری شناختی است که در ضمیر گویشور بومی نهادینه شده و مبین دانش و شناخت آن گویشور از بخشی از جهان پیرامونی است» (81: 1985). راسکین این تعریف را از شانک و ابلسون اخذ می‌کنند: «توالی کلیشه‌ای و از پیش تعیین‌شده کنش‌های معرف‌موقعیت‌های بشناخته» (Schank & Abelson 1977:41). به زبانی دیگر، گویشوران بومی از جمله فارسی‌زبانان، یک ساختار شناختی از مجموعه اطلاعاتی درباره محیط و جهان گرداگرد خود دارند که در قالب تصورات کلیشه‌ای و دانسته در ضمیر ذهن و زبان آنها نهادینه و درونی شده است و به محض دیدن، خواندن، و/یا شنیدن آن تصورات قالبی در ذهن فعال می‌شوند. و انگاره، همین تصورات و دانش کلی معنایی است که حول و حوش یک واژه، کنش، و/یا موقعیت شکل می‌گیرد. در اینجا البته، آشنایی از پیش خواننده با این اطلاعات معنایی، در شکل‌گیری انگاره نقش مهم دارد. برای نمونه، چهره‌هایی مانند «ججی»، «نصرالدین»، «طلخک» و جز اینها که در حکایات ایرانی تکرار می‌شوند، تصویری بشناخته و قالبی از این افراد در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که در درک طنزآمیزی حکایات معطوف به این فراد، نقش اساسی دارد و عدم آشنایی خواننده با این تصورات کلیشه‌ای، می‌تواند شکل‌گیری انگاره، و بالتبع، فرایند درک طنز را مختل کند.

البته به هیچ رو مطمئن نیستیم معادل «اسکرپیت» در زبان فارسی یعنی «انگاره»، با آنچه در زبان انگلیسی از این مفهوم به ذهن می‌آید، یکسان و/یا مشابه باشد؛ چه برای نمونه، دهخدا (۱۳۷۷) ذیل واژه انگاره آورده: «هر چیز ناتمام... نقش ناتمام خواه سایه‌دار باشد و خواه بی سایه...» که البته، تعریفی مبهم است. در فرهنگ معاصر فارسی، این واژه، با «طرح ابتدایی یک موضوع، تصویر» (صدری افشار و همکاران، ۱۳۸۱:۱۵۶) مرادف شده است. در واقع، بر این

اساس، انگاره، تصور یا طرحی کلی از یک موضوع خواهد بود که شنونده از رهگذر خواندن/شنیدن در ذهن تصور می‌کند. از این رو، انگاره و معناهای گوناگونی که ممکن است به ویژه در زبان فارسی، به ذهن متبادر کنند، از جمله چالش‌های مفهوم انگاره است. در اینجا پیشفرض، یکسانی مفهوم انگاره با واژه «اسکرپیت»، برای کاربران فارسی و غیرفارسی، است.

۳.۴. همپوشانی انگاره‌ها

برای آنکه سخنی مطابیه‌آمیز جلوه کند، لازم است از انگاره‌ای سخن به میان آورد که در ذهن خواننده با انگاره دیگر جزئاً و/یا تماماً همپوشانی پیدا کند. به دیگر سخن، انگاره به گونه‌ای توصیف شود که دو برداشت و/یا دو معنای مشابه و نزدیک به هم را به ذهن خواننده متبادر کند.

۳.۵. تضاد/تقابل انگاره‌ها

بر اساس نظریه معنایی، در متون خنده‌دار، علاوه بر اینکه تمام متن یا بخشی از آن با دو انگاره معنایی متصور برای خواننده همپوشانی دارد، دو انگاره همپوشان را نیز در تقابل و/یا تضاد با هم قرار می‌دهد. در واقع، همپوشانی صرف دو انگاره، کفایت نمی‌کند و متن را خنده‌دار جلوه نمی‌دهد؛ چه در متون میهم، استعاری، مجازی، تمثیلی، اسطوره‌ای، تلمیحی، و جز اینها نیز پای دو انگاره در میان است که با هم همپوشانی پیدا می‌کنند، اما این متون الزاماً سرگرم کننده و خنده‌دار نیستند (Attardo 1994:203). بلکه لازم است دو انگاره معنایی نیز با هم در تضاد و تقابل باشند. راسکین در تحلیل ۳۲ لطیفه (Raskin, 1985:107-110) درمی‌یابد که راز طنزآمیزی آنها در تضاد انگاره‌هاست، و این تضادها انواع و اقسام مختلف دارند، لیکن مبنای همه این انواع این است که در آنها، موقعیتی وجودی در برابر موقعیتی غیروجودی (Raskin 1985: 108) قرار می‌گیرد. یعنی، یا این موقعیت‌ها، در واقعیت موجودند یا موجود نیستند. آتاردو (۱۹۹۴) انگاره وجودی/غیروجودی^{۲۸} پیشنهادی راسکین، و مصادیق آن را در سه دسته جای می‌دهد: واقعی/غیرواقعی^{۲۹}؛ متعارف/غیرمتعارف^{۳۰}، و محتمل/غیرمحتمل^{۳۱}، که جملگی تضادهای بنیادین میان موقعیت‌های حقیقی/غیرحقیقی به شمار می‌آیند (ibid:204). راسکین این تضادها را «اساس زندگی بشر» می‌داند (۱۹۸۵:۱۱۳) و سه مقوله وجودی بشر را تضادهای

جنسیت محور، قوم محور، و سیاست محور معرفی می‌کند (ibid.: 114). در واقع به زبانی ساده‌تر، یکی از انگاره‌ها، وجودی، دیگری، غیرووجودی، یکی، واقعی، دیگری، غیرواقعی، یکی، متعارف، دیگری، نامتعارف، و یکی، محتمل و ممکن، و دیگری، نامحتمل و ناممکن تصویر می‌شود.

۳.۶. محرک تغییر انگاره

علاوه بر همپوشانی و تضاد انگاره‌ها، عاملی دیگر که راسکین و آتاردو از آن ذکر به میان می‌آورند، محرک تغییر انگاره است. این عامل، محرکی است که مسیر ذهن شوخی‌شنو را از انگاره‌ای که اول بار در ذهن آورده، به انگاره دوم تغییر مسیر می‌دهد. به تعبیر راسکین (۱۹۸۵:۱۱۴ و نیز در Hempelmann, 2000:36) در عمده لطیفه‌های ساده تک خطی، محرک‌های تغییر انگاره خود را در قالب «ابهام»^{۳۲} و «تناقض»^{۳۳} نشان می‌دهند. در مجموع، کارکرد اصلی این نوع محرک‌ها-چه ابهام چه تناقض- ایجاد نوعی ناهمگونی یا عدم تجانس است که عامل اصلی طنزآمیزی متون در نزد شنونده/خواننده است. حال، برای کاربری نظریه انگاره معنایی، از حکایات کتاب رساله دلگشا اثر عبید زاکانی سراغ می‌گیریم.

۴. پیکره دادگانی و روش پژوهش

رساله دلگشا دو بخش حکایت دارد: حکایات عربی و حکایات فارسی. مجموع حکایات در نسخ مختلف، متفاوت است. برای نمونه، محبوب (۱۹۹۹) در تصحیح خود، ۸۴ حکایت را ذیل بخش عربی (با ترجمه فارسی)، و ۱۳۹ حکایت را ذیل بخش فارسی، و ادامه این حکایات (از ۱۴۰ تا ۲۴۵) را ذیل اثر دیگر عبید، یعنی، مکتوب قلندران جای داده است. در عوض، اتابکی (۱۳۸۴)، ذیل بخش عربی، ۱۱۶ حکایت (همراه با ترجمه فارسی)، و ذیل بخش فارسی، ۲۵۴ حکایت را آورده است. در این جستار، برای کاربری نظریه انگاره معنایی، پیکره دادگانی از مجموع ۲۴۵ حکایات فارسی رساله دلگشا به تصحیح محبوب انتخاب شده که نسبت به تصحیح اتابکی، کامل‌تر و جامع‌تر است.

در روش پژوهش، ابتدا مجموع حکایات بخش فارسی رساله دلگشا و ادامه آنها در مکتوب قلندران به تصحیح محبوب بازخوانی و تلاش می‌شود که حکایات جدی از غیرجدی طنزآمیز (طبق دسته‌بندی راسکین) بازشناخته شود. حکایت غیرجدی طنزآمیز طبق تقسیم‌بندی منگینی، به سه دسته طنز سیاسی، طنز اخلاقی، و طنز اقلیمی/قومیت‌محور تقسیم می‌شوند. از این میان، طنزهای سیاست و جنسیت‌محور رساله را کنار می‌گذاریم، و برای ارائه یافته‌هایی مشخص‌تر، حکایات طنزآمیز قومی و اقلیمی را به معاینه در می‌آوریم. با این حال، در میان طنزهای اقلیمی یافت می‌شوند حکایاتی که به موضوعات تابو می‌پردازند. این نوع طنزها را نیز از دایره بررسی کنار می‌گذاریم. از میان طنزهای اقلیمی، طنزهایی با محوریت قزوین و قزوینیان که در اصل زادگاه شخص عبید بوده، بیشتری بسامد را دارد (۲۰ حکایت). از این تعداد، ۴ حکایات موضوع تابو دارد. در مجموع، ۱۶ حکایت غیرجدی اقلیمی با محوریت قزوینیان مورد بررسی قرار گرفتند تا میزان طنزآمیزی و ساز و کار حاکم بر آنها و در واقع، کاربست نظریه معنایی انگاره‌بنیاد در آنها بررسی و تحلیل شود. از این رو، ابتدا، منتخب چند حکایت رساله با محوریت قزوینیان تحلیل می‌شود و سپس، ساز و کارهای حکم بر ۱۶ حکایت مورد بررسی، تحلیل می‌شوند.

۴.۱. توصیف و تحلیل نظریه معنایی انگاره بنیاد در طنزهای قزوینی رساله دلگشا

عبید در حکایات فارسی در ۲۰ مورد به قزوین و قزوینیان اشاره کرده و رفتارهای مختلف آنها را به تصویر کشیده است. این حکایت در نسخه محبوب عبارتند از: حکایات شماره: ۸۸، ۲۴، ۲۶، ۴۵، ۵۵، ۶۹، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۳۴). در اینجا، ابتدا منتخب چند حکایت فارسی رساله دلگشا را از منظر نظریه انگاره معنایی راسکین تحلیل و بررسی می‌کنیم.

۱) قزوینی در تابستان از بغداد می‌آمد. یکی در راه پرسید که از کجا می‌آیی؟ گفت: از

بغداد. گفت: آنجا چه می‌کردی؟ گفت: عرق. (زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۰۱، ح. ش. ۱۵۸) ۳۴.

در اینجا، چند انگاره، فعال و با هم ترکیب می‌شوند. ابتدا، انگاره «قزوینی» فعال می‌شود. این نام در فرهنگ طنز عامیانه ایرانی و مطایبات روزمره، چندین معنا دارد و سادگی، ابله‌گی، و سفاهت از جمله آنهاست (بنگرید به Brookshaw 2-12). در اینجا، انگاره «قزوینی» در تضاد با «اهل قزوین نبودن» نیز قرار می‌گیرد. انگاره دوم «تابستان» و حس گرما و تعطیلی و فصل

کار و برداشت محصولات کشاورزی است که دست‌کم در فرهنگ ایرانی اموری دیرآشناست. انگارهٔ سوم، از واژهٔ «بغداد» به ذهن می‌آید که به ویژه در فصل تابستان، گرم و سوزان است. انگارهٔ چهارم، از کلمهٔ استفهام «چه»، اسم «کار» و کنش/فعل «کردن» حاصل می‌آید. «کار» در مقام اسم، «هر نوع فعالیت طبیعی یا مکانیکی؛ فعالیت روزمره و اصلی؛ فعالیت ارادی هدفمند؛ مهارت یا توانایی انجام دادن کاری» (صدری افشار، ۱۳۸۷: ۷۶۵، ذیل همین واژه) است. فعل «کردن» در مقام مصدر، متعدی، و لازم، «فعلی همکرد» (همانجا: ۷۸۶) است که چندین معنای متعدی و لازم دارد از جمله: «کاری انجام دادن، در وضعی قرار دان، وظیفه‌ای را انجام دادن (متعدی) و به وضع یا حالتی درآمدن، بیرون کردن، تکرار کردن، در سمتی قرار گرفتن» (همانجا). این سه واژه در ترکیب با هم، کنش استفهامی «آنجا چه می‌کردی؟» را ایجاد می‌کند. در واقع، پرسیده می‌شود قزوینی در بغداد چه نوع کاری را انجام می‌داده و/یا چکار می‌کرده است؟ در اینجا، انگارهٔ «کارکردن»، در دو معنای متعدی و لازم فعال می‌شود. از قزوینی سوال می‌شود در بغداد چه کاری و حرفه‌ای را انجام می‌داده است؟ (معنای متعدی). قزوینی قاعداً باید به شغل و حرفه‌ای که انجام می‌داده، اشاره کند و برای نمونه، بگوید فلان و بهمان کار را انجام می‌داده است. در اینجا، فعل «کردن» به مفعول با واسطه نیاز دارد. لیکن قزوینی در پاسخی که می‌دهد: «عرق کردن»، به وجه لازم این فعل اشاره می‌کند که همکرد «کردن» و «عرق» است. در واقع، قزوینی می‌گوید آنجا «کاری» را انجام نمی‌داده، «عرق» می‌کرده است. با این وصف، دو انگارهٔ «کاری را کردن» در برابر «عرق کردن» قرار می‌گیرد که دو انگارهٔ متقابل است و با هم همپوشانی کامل نیز دارند. لیکن قزوینی از روی سادگی شاید، عبارت «در بغداد چه کاری را انجام می‌دادی؟» را به گونه‌ای دیگر «برداشت» می‌کند و جوابی دیگر می‌دهد که مضمون آن این است: از بس آنجا گرم بود و طاقت‌فرسا و از بس به شدت کار می‌کردم، بغداد، عرق مرا درآورد، یعنی در آنجا از گرما، عرق (می‌کردم)، که البته پاسخی برخلاف انتظار پرسنده است. انتظار پرسنده از این پرسش جدی بی‌آنکه قصد شوخی در میان باشد، و پاسخ جدی قزوینی به این پرسش بی‌آنکه قصد شوخی داشته باشد، دو انگارهٔ معنایی همپوشان ایجاد می‌کند. در واقع، «کارکردن» (موقعیت متعارف) و «عرق کردن» (موقعیت نامتعارف)، با پرسش «چه کاری را می‌کردی؟» همپوشانی کامل می‌کنند که دو انگارهٔ متضاد و درست‌تر، متقابل هستند. این تقابل، با پرسش «چی» در مقام محرک تغییر انگاره، سبب ابهام/دو معنایی

می‌شود. قزوینی با پاسخی غیرمتعارف که می‌دهد و لب‌مطلب لطیفه است، ابهام را برطرف می‌کند. البته در اینجا، اطلاعات دانشنامه‌ای از شهر بغداد و قزوین و نیز تبادر معنایی که ممکن است از همنشینی واژگان «قزوینی»، «سخت کارکردن»، «تابستان بغداد» و البته فعل لازم «عرق کردن»، به ذهن خواننده خطور کند نیز نباید غفلت کرد: عرق کردن قزوینی در تابستان بغداد به سبب سختی کاری که انجام می‌داده است. و نکته اینجاست که قزوینی به چه کار سختی آن هم در تابستان بغداد مشغول بوده که عرق او را درآورده است؟ البته، پاسخی سرراست به این پرسش نمی‌توان داد، لیکن دو معنا دور از ذهن نخواهد بود. اینکه، در فرهنگ عامیانه‌ی ایرانی، از بار معنایی منفی «عرق کردن» که کنایه از هیچ کاری نکردن است و نیز مجازاً «شرمسار شدن» (همانجا) نیز نباید غافل بود. دیگر اینکه، از همنشینی «کارکردن» و «عرقیزی» جسمی قزوینی در تابستان بغداد، معنایی تابو نیز تواند مستفاد شود. در مجموع، انگاره‌های این لطیفه از نوع مرکب بوده که سیری گاهشمارانه ندارند، بلکه، با هم همپوشانی کامل دارند که به نوعی جناس (pun) هم دامن می‌زنند و جناس‌ها از جمله علل تولید شوخ‌طبعی محسوب می‌شوند که حری (۱۳۹۰) به طور مستوفا به آن پرداخته است.

۲) قزوینی را پسر در چاه افتاد. گفت: جان بابا، جایی مرو تا من بروم و رسن بیاورم، و تو را بیرون کشم (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۹۳، ح. ش. ۱۲۳، همچنین بنگرید به زاکانی، ۱۳۸۳: ۷۳)

در این حکایت نیز دو انگاره «در چاه افتادن» و «بیرون آمدن از چاه» فعال می‌شود و انگاره «جایی رفتن» حکم محرک تغییر انگاره اول به دوم را ایفا می‌کند: قزوینی تصور می‌کند حال که پسرش در چاه فرو افتاده، می‌تواند «از آنجا برود» و برای نمونه، به سبب آنکه خردسال است، جایی گم و گور شود (موقعیتی نامتعارف)، حال آنکه، فرو افتاده در چاه را امکان نیست- به فرض صدمه ندیدن- به جایی برود (موقعیتی متعارف). با این حال، قزوینی به سبب آنچه به سبب نبود واژه‌ای بهتر آن را می‌توان «خلاء اطلاعاتی در ساختار دانش» نامید، تصویری ناقص از انگاره «چاه» در ذهن می‌آورد که این تصور ناقص با تصور کلیشه‌ای و دانسته درباره «چاه» همخوانی پیدا نمی‌کند. این ناهمخوانی یا «خلاء اطلاعاتی در ساختار دانش» درباره «چاه» از بلاهت و ساده‌دلی قزوینی سرچشمه می‌گیرد و از همین روست که خطاب به پسر می‌گوید جایی نرود تا او رسن بیاورد و نجاتش دهد. در واقع، طبیعی است پسر بچه‌ای که در ته چاه است-به فرض زنده ماندن- نمی‌تواند از چاه بیرون آمده و جایی برود،

لیکن قزوینی که ساده‌دل است و تصور و اطلاعاتی ناقص از «ساختار دانش» دربارهٔ چاه دارد، پیشنهاد آوردن رسن را مطرح می‌کند. این دو انگاره، تماماً همپوشانی و تقابل دارند و انگاره از نوع، تضاد و تقابل است. در اینجا، «قزوینی»، انگاره‌ای را در ذهن خواننده زنده می‌کند که ویژگی‌های خاص دارد (از جمله سادگی و سفاکت) و دست‌کم خواننده‌ی ایرانی با این ویژگی‌ها که از نوع طنز «اقلیمی» است، آشنایی دارد. در اینجا می‌توان این ادعا را مطرح کرد که ممکن است بخشی از طنز اقلیمی و/یا حتی قومیت‌محور، به سبب نقص اطلاعاتی در ساختار دانش دربارهٔ پدیده‌ای باشد که عامل و/یا کارگزار طنز اقلیمی و در اینجا قزوینی، بدان دچار است. از این حیث، بخشی از طنزآمیزی طنز اقلیمی و به طریق اولی، طنز قومیت‌محور، از خلاء اطلاعاتی در مفهوم‌پردازی «انگاره» حاصل می‌آید. این نقص در صورت تداوم می‌تواند به مجموعه کنش‌ها یا کارکرد (در اصطلاح پراپ) ختم شود که خود می‌تواند معرفِ نقشی باشد که کارگزار طنز اقلیمی ایفا می‌کند. متقابلاً، این نقش خود می‌تواند موجب مجموعه کنش‌ها/کارکردها باشد. از این رابطه می‌توان به کارکرد معرف نقش و نقش موجب کارکرد یاد کرد که حری (۱۳۹۷) به تفصیل آن را در قصه‌های عامیانهٔ طنزآمیز فارسی بررسی کرده است.

۳) قزوینی با سپری بزرگ به جنگ ملاحده^{۳۵} رفته بود. از قلعه، سنگی بر سرش زدند و سرش بشکست. برنجید و گفت: ای مردک، کوری؟ سپر بدین بزرگی نمی‌بینی و سنگ بر سر من می‌زنی (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۹۳، ح. ش. ۱۲۰؛ همچنین در زاکانی، ۱۳۸۳: ۷۲-۳، با جایگزینی «شخصی» با «قزوینی».)

تصور و در واقع، خلاء اطلاعاتی در ساختار دانش که فرد از شرکت در جنگ با سپری بزرگ، و به ویژه در جنگ با ملاحده دارد (موقعیتی نامتعارف)، و اتفاقی که در جنگ در معنای واقعی کلمه رخ می‌دهد مبنی بر اینکه جنگ شوخی‌بردار نیست و سپر بزرگ هم جلو صدمه را نمی‌گیرد (موقعیت متعارف)، دو انگارهٔ مخالف، همپوشان، و متقابل ایجاد می‌کند: مرد انتظار دارد حالا که با سپر بزرگ در جنگ با ملاحده شرکت کرده، سنگ به سپر بخورد و آسیبی بدو نرسد (انگارهٔ نامتعارف)، حال آنکه جنگ است و شوخی‌بردار هم نیست و سرش را نشانه می‌روند (انگارهٔ متعارف). در عین اینکه «سپر» و «سر» جناس زاید میانی نیز محسوب می‌شوند. در اینجا، دو انگاره از نوع تقابل و تضاد است. در اینجا نیز تقابل دو انگاره به سبب نقص اطلاعاتی دربارهٔ جنگ صورت ایجاد می‌شود.

۴) جمعی قزوینیان به جنگ ملاحده رفته بودند. بازگشتند، هر یک سر ملحدی بر چوب کرده، می آورد. یکی پایی بر چوب می آورد. پرسیدند: که این را کشت؟ گفت: من! گفتند: چرا سرش نیاوردی؟ گفت: تا من رسیدم سرش برده بودند (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۷۷، ح. ش. ۱۸؛ همچنین در زاکانی، ۱۳۸۳: ۸۰، با جایگزینی «جمعی وردکی»).

در اینجا نیز، انگاره اصلی شرکت در جنگ است، لیکن در دل همین انگاره دو انگاره فرعی اما مخالف، همپوشان، و متقابل شکل می گیرد: سر آوردن و پا آوردن. در جنگ معمولاً آوردن سر اهمیت بیش تر دارد و از شجاعت جنگجو نشان می دهد (موقعیت متعارف). وردکی برای اینکه نشان بدهد در جنگ مشارکت داشته، پایی را بر چوب می کند، غافل از اینکه آنچه در جنگ زیادت می کند، سر و دست و پای است (موقعیت نامتعارف). دو انگاره متضاد که از تقابل این دو موقعیت بافت مدار متعارف/نامتعارف در ذهن خواننده از شکل می گیرد، ایجاد طنز کرده است. در اینجا البته، اسم وردکی، انگاره ای را در ذهن ایجاد می کند که تا حدودی به اطلاعات برون متنی خواننده بستگی پیدا می کند. در واقع، سادگی و سفاهت که از رهگذر خلاء اطلاعاتی در ساختار دانش امور حاصل می شود، از ویژگی های طنز اقلیمی و از جمله طنز وردکیان است، چنانکه در طنزهای قزوینی مرسوم است.

۵) قزوینی پای راست بر رکاب نهاد و سوار شد. رویش از کفل اسب بود. گفتند: چرا باژگونه بر اسب نشستند ای. گفت: من باژگونه ننشسته ام، اسب چپ بوده است (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۷۸، ح. ش. ۲۴، همچنین در زاکانی، ۱۳۸۳: ۸۱ با تغییر قزوینی به وردکی).

در اینجا نیز سوار بر اسب شدن یک کلان انگاره است که دو انگاره مخالف، همپوشان و متضاد دارد: باژگونه بر اسب نشستن (موقعیت نامتعارف) و درست بر اسب نشستن (موقعیت نامتعارف) در تضاد با یکدیگر هستند. «با پای راست»، محرک تغییر انگاره است. قزوینی از روی سادگی و به سبب خلاء اطلاعاتی که از طرز سوار شدن بر اسب، دارد، با پای راست سوار بر اسب می شود حال آنکه باید با پای چپ سوار می شد. با این حال، باژگونه سوار شدن خود را نمی بیند، بلکه علت را چپ بودن اسب معرفی می کند. در اینجا نیز، آشنایی خواننده با ویژگی سنخی قزوینیان/وردکیان که از مجموعه کنش ها/کارکردهای معرف نقش آنها حاصل می آید، در درک طنز آمیزی حکایت موثر است. در واقع، طنز آمیزی حکایت تا حدود بسیار بسته به آشنایی با ویژگی های قزوینیان دارد که سادگی، سفاهت و ابله ای از جمله آنهاست. اینجا نیز

سادگی و سفاقت معرف نقش قزوینیان است، و این نقش که در طنزهای اقلیمی شاخص است، موجد کنش‌هایی می‌شود که منجر به بروز رفتارهای ابلهانه می‌گردد.

در مجموع، عبید در این طنزهای اقلیمی و به طریق اولی، قزوینی، فرد یا افرادی از اهالی قزوین را در دو موقعیت متقابل همپوشان قرار می‌دهد. در این نوع حکایات، دو موقعیت متقابل تصویر می‌شود: در یک موقعیت، قزوینی یا قزوینیان در وضعیت متعارف و معمولی تصویر می‌شوند، در موقعیتی دیگر، رفتار قزوینی، وضعیتی نامتعارف ایجاد می‌کند و تقابل این دو موقعیت ایجاد طنز می‌کند، لیکن به نظر می‌آید در طنزهای قزوینی رساله، موقعیت نامتعارف که قزوینی ایجاد می‌کند، عمدتاً ناشی از نوعی خلاء اطلاعاتی باشد که قزوینی در ساختار دانش دربارهٔ امور و پدیده‌ها دارد: برای نمونه، تصور ناقصی که قزوینی از شرکت در جنگ با ملاحده حتی با سپر بزرگ دارد (حکایت ۱۸)، یا خلاء اطلاعاتی که از نحوهٔ نشستن بر اسب دارد (حکایت ۲۴)، یا برداشت نادرستی که از آزاد کردن اموال به شکرانه حضور در مکانی مقدس دارد (حکایت ۲۶)، یا بلاهتی که از خود در نبرد با شیر نشان می‌دهد (حکایت ۴۵)، یا نقصان اطلاعاتی که از مسایل تاریخی مذاهب دارد (حکایت ۵۵)، یا استدلال احمقانه‌ای که به سبب گم نشدن در شهر ارائه می‌کند (حکایت ۶۹)، یا برهان خلف نادرستی که برای پنهان کردن تیر ارائه می‌کند (حکایت ۱۰۱)، یا دلیل مضحکی که برای قرار گرفتن در کفن کهنه به همراهان می‌گوید (حکایت ۱۷۲)، یا سفاقتی که از خود در نشان گرفتن انگشتری در کوچه بروز می‌دهد (حکایت ۱۹۸)، و در نهایت، کودنی و حماقتی که از خود در مقام عسس شهر نشان می‌دهد (حکایت ۲۲۸).

در همهٔ این حکایات، چند ویژگی قزوینیان از همه شاخص‌تر است: سادگی، سفاقت، ساده‌دلی، بلاهت، و حماقت. این ویژگی‌ها جملگی در تمام ۱۶ حکایت مورد بررسی این جستار مشهود است. حال، پرسش اینجاست که این ویژگی‌ها را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ آنچه مسلم است این است که در این حکایات، قزوینی، مجموعه کنش‌ها یا اعمالی را در قالب انگاره‌هایی نامتعارف انجام می‌دهد که در تقابل با انگاره‌های متعارف قرار می‌گیرند. این کنش‌ها و اعمال رنگ تکرار که پیدا می‌کنند، به خصیصهٔ ثابت این افراد بدل می‌شود که به تبعیت از پراپ (۱۹۲۸) می‌توان از آنها به خویشکاری/کارکرد ویژه یاد کرد. در اینجا، طرز عمل و رفتار قزوینی که سادگی و سفاقت و ابله‌ی و جز اینهاست، کنش اصلی حکایت را در مقام یک واحد

روایی به جلو می‌برد تا به انتها برساند. این طرز عمل و رفتار را خویشکاری قزوینی می‌نامیم. در حکایت جدی مثل قصه‌های پریان که پراپ بررسی می‌کند، تعداد این کارکردها، سی و یک کارکرد است. در متون طنز امیز ک. تاه مانند حکایات راسله دلگشا و به طریق اولی، طنزهای اقلیمی معطوف به قزوینیان، این تعداد معمولاً از سه کارکرد ویژه فراتر نمی‌رود:

قزوینی در موقعیتی متعارف قرار می‌گیرد (کارکرد اول)

قزوینی در این موقعیت متعارف، رفتاری نامتعارف نشان می‌دهد (کارکرد دوم)

رفتار نامتعارف قزوینی، حکایت را به لب‌مطلب می‌رساند (کارکرد سوم).

حال، آنچه طنزهای قزوینی را که جملگی جزو طنز اقلیمی محسوب می‌شوند ممکن است، از هم متمایز کند، به کارکرد دوم مربوط می‌شود، یعنی، طرز رفتار نامتعارفی که قزوینی از خود نشان می‌دهد. از این نظر می‌توان بر اساس این کارکرد دوم، طنز قزوینی رساله دلگشا را به چند نوع تقسیم کرد. در یک نوع، طرز رفتار قزوینی از روی ساده و سفاقت است. در دسته‌ای دیگر، طرز رفتار از روی بلاهت است، و در دسته‌ای دیگر از روی غرور و خودخواهی. طرفه اینکه، برآکشاو نیز که طنزهای قزوینی رساله را به دسته‌های مشابه تقسیم‌بندی کرده: قزوینی ابله (حکایات فارسی: ۲۴، ۶۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۵۸، ۱۹۸، ۲۲۸): قزوینی ساده‌لوح (حکایات فارسی: ۲۱۰، ۲۲۸): قزوینی متعصب (حکایات فارسی ۱۸، ۲۶، ۵۵، ۱۲۰): قزوینی ترسوی پریاد (حکایات فارسی: ۴۵، ۱۳۹، ۲۴۳)، دلیل یا دلایلی برای این تقسیم‌بندی اقامه نکرده و فقط قزوینیان را «جمع ابلهان» و شهر قزوین را «شهر ابلهان» نامیده است. از این نظر، تقسیم‌بندی بر اساس خویشکاری/کارکرد می‌تواند راهگشا باشد. بنابراین، می‌توان به تبعیت از دستوریان روایت و به ویژه برمون (۱۹۷۳ منقول در Malti-Douglas 1985:26)، حکایات طنزآمیز قزوینیان رساله دلگشا را واحدهای روایی خودبسنده‌ای تعریف کرد که در آنها قزوینیان نقش یا نقش‌های سفاقت و بلاهت را ایفا می‌کنند و این بلاهت و سفاقت خود می‌تواند معرف این نقش‌ها باشد. در دستور زبان روایت و به ویژه در رویکرد برمون (۱۹۷۳) که متأسی از الگوی پراپ (۱۹۲۸) است از این رابطه متقابل به نقش موجد کنش و کنش معرف نقش یاد می‌کنند. این رابطه متقابل همان است که برمون به تبعیت از پراپ آن را کارکرد می‌نامد و آن را تعامل میان کنش و نقش تعریف میکند (منقول در Malti-Douglas 1985: 26).

در مجموع، در این ۱۶ حکایت، می‌توان این ادعا را مطرح کرد که ممکن است بخشی از طنز

اقلیمی و/یا حتی قومیت‌محور، به سبب نقص اطلاعاتی در ساختار دانش درباره پدیده‌ای باشد که عامل و/یا کارگزار طنز اقلیمی و در اینجا قزوینی، بدان دچار است. از این حیث، بخشی از طنزآمیزی طنز اقلیمی و به طریق اولی، طنز قومیت‌محور، از خلاء اطلاعاتی در مفهوم‌پردازی «انگاره» حاصل می‌آید. این نقص در صورت تداوم می‌تواند به مجموعه کنش‌ها یا کارکرد (در اصطلاح پراپ) ختم شود که خود می‌تواند معرفِ نقشی باشد که کارگزار طنز اقلیمی ایفا می‌کند. متقابلاً، این نقش خود می‌تواند موجد مجموعه کنش‌ها/کارکردها باشد. از این رابطه می‌توان به کارکرد معرف نقش و نقش موجد کارکرد یاد کرد که حری (۱۳۹۷) به تفصیل آن را در قسه‌های عامیانه طنزآمیز فارسی بررسی کرده است.

۵. نتیجه‌گیری و چند یافته

هدف این جستار این بود که نظریه انگاره معنایی شوخ‌طبعی و/یا طنز کلامی را توصیف و کاربرست آن را در حکایات رساله *دلگشا* اثر عبید زاکانی تحلیل و بررسی کند. همه بحث نظریه انگاره معنایی که ابتدا راسکین (۱۹۸۵) به تبعیت از دستور زایشی چامسکی و به ویژه مفهوم دستوری بودن و توانش زبانی، پیشنهاد می‌کند این است که متون جزئاً و کلاً دو انگاره مخالف دارد و این دو انگاره در تضاد و تقابل با یکدیگرند. پس از بررسی مفهوم انگاره، ساختار انگاره معنایی و به ویژه تضاد انگاره‌ها، همپوشانی و محرک تغییر انگاره‌ها به تفصیل تبیین و کاربرست آنها در چند حکایت منتخب رساله *دلگشا* توصیف شد. در تحلیل و بررسی حکایات، به تبعیت از راسکین و آتاردو، ابتدا دو نوع حکایت را از هم بازشناختیم: حکایات واجد طنز، و حکایات فاقد طنز، یا همان که راسکین آنها را متون غیرجدی در برابر متون جدی می‌نامد. متون جدی شروط پیشنهادی نظریه راسکین را رعایت نمی‌کنند و متون غیرجدی این دو شرط را رعایت می‌کنند: آنگاه، حکایات واجد طنز رساله را بر حسب مضمون و درون‌مایه، در چند محور کلی جای دادیم: طنز سیاست‌محور، طنز اخلاق‌محور (از جمله طنز تابومحور، طنز مذهب‌محور)، و طنز قوم‌محور (مشمول بر طنز اقلیمی). راسکین (۱۹۸۵: ۲۲۲) تمام طنزهایی را که به مشی حکومتداری و طرز اداره جامعه مربوط می‌شود و کارگزاران و مسایل مربوط با آنها را در تیررس نگاه دارد، در محور طنز سیاسی جای می‌دهد. طنز اخلاق‌محور نیز مسایل مرتبط با رعایت/عدم رعایت اخلاقیات و موارد مرتبط با آن از جمله تابوها و موضوعات

مذهبی را در جامعه نشانه می‌رود. طنز قوم‌محور و اقلیمی نیز، مسایل مرتبط با اقوام مختلف ساکن در جوامع و مناطق مختلف جغرافیایی را شامل می‌شود. در نگاهی کلی، این انواع طنز در همه آثار عبید و از جمله حکایات رساله دلگشا و جوه غالب محسوب می‌شوند، لیکن، یک نکته درباره طنز عبید شایان ذکر است و آن اینکه این طنزها برخلاف طنزهای مورد اشاره راسکین، جوه شفاهی و محوره‌ای ندارند، بلکه عمدتاً تاریخ‌وابسته و ادبی محسوب می‌شوند. با این همه، بیشینه این طنزها، شروط پیشنهادهی راسکین را رعایت کرده و از منظر نظریه انگاره معنایی بررسی‌شدنی هستند.

باری، برخی حکایات را ذیل عنوان کلی «طنز قومی» و/یا «طنز اقلیمی» قرار دادیم. راسکین (180: 1985) طنز قوم‌محور را «واجد شماری انگاره‌ها و تضادها» می‌داند که در ضمیر دل و جان «گویندگان و شنوندگان» این نوع طنز نهادینه و به باور آنها بدل شده است. این انگاره‌ها نه بخشی از توانش معنایی گویشور بومی است، و نه بخشی از دانش او درباره جهان، بلکه از نوع اطلاعات دانشنامه‌ای است. راسکین جمع‌بندی می‌کند: «انگاره‌های قومی، کلیشه‌ای، ساختگی، و داستانی است» (*ibid.*) براکشاو (51: 2012) می‌نویسد: «روی صحبت بسیاری از حکایات فارسی عبید با تصورات قالبی مرتبط با اهالی شهرهای مختلف (قزوین، شیراز، قم، کاشان، و همدان) و مناطق/ولایات خاص (خراسان و گیلان)، و در اصل با حماقت یا بدذکی اهالی این شهرها/ولایات است». در این میان، بسامد ارجاع به قزوین و شیراز، یعنی دو مکان حضر و سفر شخص عبید از سایر مناطق جغرافیایی بالاتر است. در نهایت نیز طنز قزوینی و انواع آن از جمله قزوینی ابله و ساده‌لوح با ذکر نمونه حکایات، توصیف شد. و اکنون چند یافته:

(۱) حکایات رساله نشان می‌دهند که مفهوم انگاره، تقابل انگاره‌ها، و محرک تغییرانگاره‌ها در ایجاد طنز و خنده نقش موثر دارند.

(۲) یک بخش از طنزهای رساله، طنزهای اقلیمی است و در این میان، طنز قزوینی بسامد بالا دارد.

(۳) تلاش شد که ویژگی طنز قزوینی بر اساس خویشکاری/کارکردهای ویژه این افراد تبیین شود. بر این اساس، سه کارکرد در قالب دو انگاره متعارف/ نامتعارف و یک کارکرد در قالب لب‌مطلب شناسایی شد.

(۴) بر اساس سه کارکرد، یک الگوی تکرار شونده به تبعیت از دستوریان روایت، به دست

آمد: نقش قزوینی موجد کنش‌های سفاهت و بلاهت، و کنش‌های سفاهت و بلاهت معرف نقش قزوینی.

با این همه، انتظار می‌رود با کاربرست نظریه‌ی انگاره‌ی معنایی، بتوان برای تحلیل علل و عوامل عمده‌ی لطیفه‌پردازی در پیکره عظیم آثار منشور زبان فارسی، راهکارها و الگوها، چارچوبی مشخص جستجو کرد.

۶. نگاهی انتقادی به نظریه معنایی انگاره-بنیاد

گرچه رویکرد راسکین و آتاردو، رویکردی جامع و مانع در بررسی شوخ‌طبعی کلامی است، خالی از عیب و ایراد هم نیست و پیش از همه خود راسکین، و به ویژه راسکین و آتاردو (۱۹۹۱) به برخی از کاستی‌ها اشاره کرده‌اند. همچنین، آتاردو (۱۹۹۳) به تفصیل به دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی این نظریه اشاره کرده است. اول اینکه، خود راسکین لطیفه‌ها و طنزهایی را بررسی می‌کند که تک‌خطی و ساده‌اند، لیکن خود او به لطیفه‌های چند خطی و پیچیده، و بالتبع، چند انگاره‌ای نیز اشاره می‌کند که با نظریه انگاره معنایی سازگاری نشان نمی‌دهند، لیکن با استناد به این گفته پوپر که ابطال‌پذیری نظریه، مبین درستی آن نظریه است، از نظریه خود دفاع می‌کند (Raskin, 1985:132).

دوم، مفهوم انگاره که اساسی‌ترین بحث در این نظریه به شمار می‌آید، اصلی‌ترین نقطه ضعف آن نیز محسوب می‌شود. در واقع، ایراد اصلی به این مفهوم این است که بسیار کلی و قاعده‌ناپذیر است. در واقع، قاعده‌ای معتبر برای انتخاب و تعیین انگاره‌ها در دست نیست. همچنین، راسکین صرفاً بر دو نوع انگاره تأکید می‌گذارند. پرسش اینجاست که چرا فقط دو انگاره و نه مثلاً سه و/یا چهار انگاره. نکته اینجاست که در لطیفه ممکن است بیش از یک انگاره بلکه چندین انگاره، فعال شوند. اگر چندین انگاره فعال شوند، آنگاه برداشت‌ها و تعابیر نیز چندگانه خواهند بود. در عین اینکه، انگاره‌ها فقط در جوک تک‌خطی که مورد نظر راسکین است، حضور ندارد بلکه به سبب آنکه ساز و کار آنها، معناسناختی است، در تجنیس و بازی‌های کلامی نیز یافت می‌شوند. همچنین به گفته آتاردو (۱۹۹۳)، این نظریه دلایلی متقن برای تمایز سه موقعیت واقعی/غیرواقعی، متعارف/نامتعارف، و محتمل/نامحتمل، در انواع مختلف جوک، ارائه نمی‌کند. در عین اینکه، راسکین (۲۰۱۷) این نظریه را به فناوری معنایی

هستی‌شناختی شوخ‌طبعی (OSTH) گذر داده که بسی کامل‌تر و پیچیده‌تر است. سوم، این نظریه در تمام لطایف/جوک‌ها و به ویژه لطایف و متون طنز غیر جوک در سایر فرهنگ‌ها و زبان‌ها از جمله حکایات مطایبه‌آمیز ایرانی، کارایی تمام و کمال ندارد و در واقع در این فرهنگ‌ها، متون به سبب غیر آنچه راسکین می‌گوید، مطایبه‌آمیز و خنده‌دار محسوب می‌شوند و در آنها، دلیل خنده، صرف همپوشانی و تضاد انگاره‌ها نیست و پای علل دیگر نیز تواند به میان آید. در این موارد، یا می‌توان به تعبیر آتاردو (۱۹۹۳: ۲۲۱) نظریه انگاره معنایی را بسط داد (رویکرد «انبساطی») یا تعدیل کرد (رویکرد «تعدیلی») تا در سایر متون غیر از جوک نیز کارایی پیدا کند.

چهارم و آخر اینکه، از آنجا که این نظریه رویکردی صرفاً صوری و ساختاری دارد، به سایر عوامل دخیل در ایجاد خنده و از جمله نقش شنونده و نیز میزان، نوع و حجم خنده، توجهی نشان نمی‌دهد. در واقع، بر اساس این نظریه معلوم نمی‌شود که جایگاه مخاطب کجاست و چرا برخی لطایف از سایرین خنده‌دارترند، و شنونده به این نوع طنزها، بیشتر می‌خندد. با این حال، از آنجا که این نظریه، جزو اولین نظریه‌های زبان‌شناختی به طنزپردازی محسوب می‌شود، می‌تواند نقطه عزیمت سایر نظریه‌های زبانی و غیرزبانی به شمار آید.

۷. چند پیشنهاد برای مطالعه بیشتر در باب شوخ‌طبعی

آنچه در این جستار در ادامه‌ی حری (۱۳۹۰) گفته آمد، درآمدی موجز بود بر دو نظریه زبانی درباره شوخ‌طبعی: نظریه عدم تجانس جناس محور و عدم تجانس انگاره بنیاد. هنوز گام‌های ناپیموده در این مسیر بسیار است. اول اینکه، نظریه‌های زبانی طنزپژوهی فقط به عدم تجانس جناس محور و انگاره بنیاد محدود نمی‌شود و جای دارد به سایر الگوها به ویژه الگوهای نظری پس از راسکین نیز توجه شود. از آن جمله است نظریه همگانی شوخ‌طبعی؛ نظریه خطی شوخ‌طبعی^{۳۸}، طنز و اصول کاربردشناختی^{۳۹}، الگوی سرآغاز-عدم تجانس-راه‌حل^{۴۰}، ساز و کارهای منطقی لطیفه‌ها^{۴۱}، و الگوهایی که به این پرسش می‌پردازند که چرا برخی متون از سایرین خنده‌دارترند: الگوی ابهام زدایی تعجب‌آمیز^{۴۲} و الگوی عدم‌تجانس بسط یافته^{۴۳}، و از همه مهم‌تر، رویکردهای روایت‌شناختی به متون مطایبه طنزآمیز بزرگتر از جوک و لطیفه.

همچنین، آنچه گفته شد فقط به رویکردهای زبانی محدود می‌شود. می‌توان در پرتو رویکردهای ادبی به طنز، علاوه بر لطایف، از سایر متون مطایبه‌آمیز مثل هجو، هزل، طنز پرخاشگر و متون کنایی نیز سخن به میان آورد. پرداختن به علل روانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی طنزآفرینی از دیگر زمینه‌هایی است که شایان توجه است. پرداختن به طنز در فرامتن‌ها^{۲۲} و نیز گفتمان طنزآمیز که امروزه از طریق فضاهای مجازی روزآمد مبادله می‌شود و توجه به علل شیوع و فراوانی آن در جوامع و به ویژه جامعه ایرانی از دیگر زمینه‌های قابل اهتمام به شمار می‌آیند. نگارنده در پژوهش آتی، این حوزه‌ها را در دست اقدام دارد.

۸. پی‌نوشت‌ها

1. verbal humor
2. comedic
3. Semantic Mechanism of Humor
4. The Language of Humor
5. script-based semantic theory
6. simole, linear jokes
7. humor
8. generative-transformation
9. verbally expressed humor
10. verbal/non-verbal
11. language competence
12. formal linguistic theory
13. semantics
14. lexical
15. combinatorial rules
16. non-bona fide
17. bona fide
18. script
19. oppisitness
20. overlapping
21. oppositeness
22. script-switch trigger
23. frame
24. senario
25. schema
26. cognative psychology

27. Artificial Intelligence
28. real/unreal
29. actual/non-actual
30. Normal/abnormal
31. Possible/impossible
32. ambiguity
33. contradiction

۳۴. حلبی (۱۳۹۳)، رونوشتی دیگر از این حکایت ارائه کرده است: قزوینی تابستان از بغداد می‌آمد.

گفتند: آنجا چه می‌کردی؟ گفت: عَرَق (زاکانی، ۱۳۸۳: ۱۳۴).

۳۵. فرقه‌ای از اسماعیلیان.

36. expansionist
37. revisionist
38. linear theory of humor
39. humor and pragmatic maxims
40. set up-incongruity-resolution
41. logical mechanism of jokes
42. surprise disambiguation
43. extended incongruity model
44. hypertexts

۹. منابع

- اتابکی پرویز (۱۳۷۵). در شناخت عبید زاکانی. در عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران. تهران: انتشارات اشکان، صص. ۱۵-۲۹.
- اخوت، احمد (۱۳۷۱). نشانه شناسی مطایبه. اصفهان: نشر فردا.
- اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۵). فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز. تهران: انتشارات مروارید
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۵). بررسی احوال و آثار عبید زاکانی. در عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران. تهران: انتشارات اشکان، صص. ۲۹-۴۴.
- براون، ادوارد (۱۳۷۵). عبید زاکانی به روایت ادوارد براون. در عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران. تهران: انتشارات اشکان، صص. ۴۴-۵۵.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۵). از قزوین تا سانسفرائسیسکو. در عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران. تهران: انتشارات اشکان، صص. ۵۸-۸۵.
- جوادی، حسن (۱۳۸۴). تاریخ طنز در ادبیات فارسی. تهران: انتشارات کاروان.

- حری، ابوالفضل (۱۳۹۰). «سازکارهای زبانی شوخ‌طبعی: جناس، ابهام، ابهام». *جستارهای زبانی*. تابستان ۱۳۹۰. د. ۲، ش. ۲ (پیاپی ۶)، صص. ۱۹-۴۰.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۶۴). *مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران*. تهران: انتشارات پیک.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران (موسسه لغت نامه دهخدا). ج. ۵.
- زاکانی، عبید (۱۳۸۴). کلیات عبید زاکانی. تصحیح، تحقیق، شرح و ترجمه حکایات عربی پرویز اتابکی. تهران: زوار.
- زاکانی، عبید (۱۹۹۹). کلیات عبید زاکانی. به اهتمام محمد جعفر محبوب. نیویورک: Bibliotheca Persica Press.
- زاکانی، عبید (۱۳۸۳). *رساله دلگشا*. تصحیح، ترجمه و توضیح دکتر علی اصغر حلبی. تهران: انتشارات اساطیر.
- شریفی، شهلا، سریرا کرامتی (۱۳۸۹). «معرفی نظریه انگاره معنایی طنز و بررسی ایرادات آن بر مبنای داده های زبان فارسی»، *جستارهای زبانی*، د. ۱، ش. ۲، صص. ۸۹-۱۰۹.
- صاحب اختیاری، بهروز (۱۳۷۵). *عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران*. تهران: انتشارات اشکان.
- صدری افشار، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۵). «یک منتقد اجتماعی زبردست». در *عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران*. تهران: انتشارات اشکان، صص. ۱۲۱-۱۳۲.
- وامقی، ایرج (۱۳۷۵). *عبید زاکانی، لطیفه سرای قرن سکوت*. در *عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران*. تهران: انتشارات اشکان، صص. ۲۴۲-۲۶۴.

References

- Akhovat, A. (1993). *The Semiotics of Humor*. Isfahan: Farda Publication. {In Persian}
- Aslani, M. (2016). *A Dictionary of Satirical Terms*. Tehran: Morvarid Publication. {In Persian}
- Atabaki, P. (1997). "How to recognize Obeyed". In *Obeyed Zakani: the Great*

- Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication, Pp. 15-29. {In Persian}
- Attardo, S. & V. Raskin (1991). "Script theory revis(it)ed: joke similarity and joke representation model". *Humor*, 4:3-4. Pp. 293-347.
 - Attardo, S. (1994) *Linguistic Theories of Humor*. Berlin, New York: Mouton de Gruyter.
 - Attardo, S. (1996). *Humorous text: A semantic and pragmatic analysis*. Mouton de Gruyter.
 - Bremond, C. (1973). *Logique du récit*. Paris: Seuil.
 - Brookshaw, Dominic Parviz (2012). "Have You Heard the One about the Man from Qazvin? Regionalist Humor in the Works of 'Ubayd-i Zākānī". In *Ruse and Wit: The Humorous in Arabic, Persian, and Turkish Narrative*. Ed. by Dominic Parviz Brookshaw, 2012, pp. 44-69
 - Brown, E. (1997). "Obeyed on the Eyes of Brown". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 44-45. {In Persian}
 - Dehkhoda, A. (1999). *Looghatnameh*. Tehran: Tehran University Press. {In Persian}
 - Halabi, A. (1986). *An Introduction to Humorology in Iran*. Tehran: Peyk Publication. {In Persian}
 - Hempelmann, Ch. F. (2000). *Incongruity and resolution of humorous narratives: linguistic humorous theory and medieval bawdry of Rabelais, Boccaccio and Chaucer*. Unpublished M. A. thesis. Youngstown State University.
 - Horri, A. (2012). "Linguistic mechanism of humor: pun, ambiguity, and polysemy". *Language Related Research*, vol. 2, issue 2, pp. 19-40. {In Persian}
 - Ighbal Ashtiani, A. (1997). "A survey on the life and the works of Obeyed". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 29-44. {In Persian}
 - Javadi, H. (2006). *History of satire in Persian Literature*. Tehran: Karevan Publication. {In Persian}
 - Malti-Douglas, F. (1985). *Structures of Avarice: The Bukhala in Medieval Arabic Literature*. Leiden and E. J. Brill, the Netherland.
 - Meneghini, Daniela (2008). 'OBAYD ZĀKĀNĪ (*The nature and significance of 'Obayd's satirical works*). *Iranica*.
 - Nash, W. (1985). *Language of Humour*. London: Longman.
 - Natel Khanlari, P. (1997). "A social expert critic". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 121-132. {In Persian}
 - Poorjavadi, N. (1997). "From Qazvin to Sandransisco". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 58-85. {In Persian}
 - Propp, V. (/19281968). *Morphology of the Folk-Tale*. Trans. Laurence Scott. Austin: U of Texas.
 - Raskin, V. (1985). *Semantic Mechanisms of Humor*. Dordrecht: D. Reidel.

- Sadri Afshar, Hj. & et.al (2003). Contemporary Persian Dictionary. Tehran: Farhang-e-Moaser.
- Sahab Ekhtiyari, B. (1997). *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. {In Persian}
- Schank, Roger C, and R. Abelson (1977). *Scripts, Plans, Goals and Understanding*. New York: Wiley.
- Sharifi, Sh. & S. Keramati (2011). "Introducing script-based semantic theory and its faults based on the Persian corpus". *Language Related Research*, vol. 1, issue 2, pp. 89-109. {In Persian}
- Vamaghi. I. (1997). "Obeyed Zakani: the humorist of the silence century". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 242-264. {In Persian}
- Zakani, O. (1999). *Obeyed Zakani*. Edited by M. J. Mahjoob. New York: Bibliotheca Persica Press.
- Zakani, O. (2006). *Koliyat-e-Obeyed*. Edited and Translated by P. Atabaki. Tehran: Zavar Publication. {In Persian}
- Zakani, O. (2006). *Risala-ye Delgoshha (Joyious Treaties)*. Edited by A. Halabi. Tehran Asatir Publication. {In Persian}